

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

از: و. آئیژ

افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی

از تحمیل تروریسم تا صدور دموکراسی

لویه جرگه قانون اساسی

و قانون اساسی آن

این جرگه همچنان که از نامش پیدا است می بایست برای افغانستان "قانون اساسی" بسازد، تا درپرتو آن بتواند شهروند افغان (شامل کلیه مردمی که درحوزه جغرافیایی به نام افغانستان زیست میکنند) یک زندگی قانونمدار را بگذراند. قانون اساسی در هر کشوری مبنا و اساس کلیه قوانین دیگری میشود که درتنظیم امورزندگی آن کشور مطرح میشوند. لذا قانونگذارانی که قانون اساسی را می نویسند و تصویب میکنند عمدتاً باید قانون دان باشند، جامعه خود را علماً بشناسند، بر اوضاع جهان و قوانین بین المللی در حد معینی وارد باشند. وسعت نظر داشته باشند تا بتوانند حقوق تمام شهروندان را در عرصه های مختلف حقوقی، سیاسی، اقتصادی، مدنی، عقیدتی و... درین قانون اساسی در نظر بگیرند. وقتی شما نگاهی به ترکیب کمیسیون تسوید قانون اساسی جدید افغانستان بیندازید می بینید که در آن عمدتاً اشخاصی گماشته شده اند که بتوانند منافع نیروهای مداخله گرجاری را باخواسته ها و منافع بنیادگرایان جامعه افغانستان پیوند بزنند. کمیسیون تسوید معجون مرکبی از کلمات با آرایش مدنی و ردای بنیادگرائی را به نام قانون اساسی سرهم بندی کرده است که هدفش این بوده که به قول مردم "هم لعل به دست آید و هم یار نرنجد". یعنی هم به قول خود شان "خواسته های جامعه جهانی" در نظر گرفته شود و هم احکام و سنت ها و عنعنات جامعه افغانی پا برجا بماند. یعنی سرمایه جهانی با فئودالیسم دمساز شود. چه، وقتی به عمق قضیه بنگری این احکام مطروحه شان چیزی نیست جز همان قرائت و تفسیر بنیادگرایان از احکام و سنت های جامعه که هیچ ربطی به فرهنگ و برداشت مردم ندارد. هدف از سنت ها و عنعنات افغانی بنیادگرایان هم فقط همان "سنت ها و عنعناتی" است که حاکمیت ارباب زر و زور و تزویر را پایه آسمانی میدهد. و تابعیت خلق الله را از آن برای ابد میخواهد. و آن چیزی نیست جز حفظ و تداوم سنت ها و عنعنات مستبدانه و غیر انسانی فئودالی که نه حقی برای زن میشناسند و نه

به “رعیت” ویا به تعبیر قانون اساسی افغانستان برای “اتباع”. بحث روی قانون اساسی را به جایش میگذاریم و میپردازیم به تدویر و عملکرد لویه جرگه.

عمدتاً شرکت کنندگان در لویه جرگه از بین همان ۱۵ هزار نفری برگزیده شدند که در لویه جرگه اضطراری با آن شکل مبتدلی که ذکرش رفت گماشته شده بودند. یعنی اکثر آن همان گماشتگان تنظیم های بنیادگرای مسلح و حکام محلی شان و عده ای محدودی هم عناصری که به شکلی خود را به همین جریانات وفق داده بودند. پنجاه نفر را هم “حق شاهانه” به رئیس جمهور داده بودند تا او افراد دلخواهش را به لویه جرگه انتصاب کند. تمام ناظرین - صرف نظر از نحوه دید و برداشت شان - فکر میکردند که کرزی برای آرایش شکلی مسأله هم که شده، این پنجاه نفر را از متخصصین قانون شناس و قانوندان با صلاحیت و “روشنفکر” بر خواهد گزید. همه میدانستند که ترکیب لویه جرگه ای که از همان پانزده هزار نفر گماشته تنظیم ها و قوماندانهای جهادی و حتی طالبان به وجود آمده نه چیزی از قانون گذاری میدانند و نه هم توان و حق فکر کردن برای آینده مردم و جامعه را دارند و نه هم برای شان مهم است که این قانون اساسی بر جامعه و زندگی مردم چه تاثیری خواهد داشت. به آنها دستور داده شده که چنین بکن و چنان نکن، و وعده داده شده که چه مبلغی و یا چه درجه ای از قدرت برایشان خواهند داد. و این برای موجود بیسواد و عقبمانده ای که در جنگ بزرگ شده و از قبل جنگ نان خورده و حکم رانده است، همه چیز است و کافی است. سرنوشت دیگران، سرنوشت ملک و ملت به او مربوط نمیشود. او فقط به منافع خودش می اندیشد و حزب و تنظیم مربوطه اش او را چنین چیزی تربیت کرده است. آنچه او میداند و در آن تخصص یافته است جنگ و ویرانگری است و با اخم ابرو دست به کشتار زدن و برای تأمین منفعت خود و گروهش هرکسی را نادیده گرفتن و یا از بین بردن است. با اینحال رُخ دیگر سکه تابعیت از زور، دمساز شدن با هر قدرتی که منفعت او را هم در نظر بگیرد و معامله گری روی همه چیز و همه ارزشها، من جمله دین، وطن و مردمش است. لویه جرگه یکی از مراکز معامله گری است و نماینده گماشته شده تنظیمی به هر معامله سود آوری پشت سر استادانش (رهبران جهادی) قرار میگیرد.

این ویژگی را اکثر کارشناسان بیطرف مسایل افغانستان میدانستند، با اینحال تصور بر این بود که اقلأ اعضای انتصابی از کارشناسان قانون خواهند آمد. ولی این تصور باطلی بیش نبود چون این تصورگران گمان میکردند کرزی که گویا رئیس جمهور است حق دارد و میتواند ویا میخواهد معقول فکر و عمل کند و حق انتخاب آزاد را دارد. اینان معنی دست نشانده بودن را دقیق نمی فهمند. کرزی آنچه نکه باید، طبق مقتضیات تبانی امپریالیسم و بنیادگرائی، کلیه رهبران بدنام جهادی و جنگسالاران و ویرانگری را که به نحوی بیرون از جرگه مانده بودند به طور انتصابی به لویه جرگه قانون اساسی داخل کرد. ربانی، مجددی، شیخ آصف، گیلانی و . . . همه در زمره پنجاه نفر انتصابی بودند که گویا کرزی آنها را انتصاب کرده بود. با حضور این افراد در لویه جرگه تمام تصورات و امیدهای که عده ای ساده اندیش به لویه جرگه بسته بودند به خط روی آب بدل شد. شما وقتی در تلویزیون تصویر لویه جرگه را تماشا میکردید، از ترکیب آن به کنه تبانی و زد و بند ها میشد پی برد، به ویژه صف اول آن که کریه ترین چهره ها را در خود جای داده بود.

جریان مباحثات و عملکرد لویه جرگه نیز از کمیدی های چندش آوری است که در حد تهوع میرسد. جلسه را شاه سابق افتتاح میکند، چون هودارانش چنین امتیازی را طالبند(سلطنت). او رئیس موقت جلسه، سید احمد گیلانی رهبر تنظیم جهادی محاذ اسلامی را بر میگزیند، که نماینده اشرافیت روحانی زمیندار است و در بین قبایل از نفوذ سنتی برخوردار است.

بعد برای انتخاب رئیس لویه جرگه صحنه سازی میشود و عده ای نامزد این مقام میشوند، برخی از این نامزدها سخنرانی های پرطمطراقی به نفع خود میکنند. درین صحنه آرائی نیز ترکیب جالبی به چشم میخورد که ظاهراً دموکراتیک است ولی عملاً تثبیت شد که نمایشی بیش نبود. در ترکیب نامزدها صبغت الله مجددی روحانی سنتی زمیندار رهبر تنظیم جهادی جبهه نجات ملی اسلامی و اولین رئیس جمهور حکومت جهادی ها، حفیظ منصور بنیادگرای سیاسی عضو هبری ایدئولوژیک تنظیم جهادی جمعیت اسلامی به رهبری ربانی، عزیزاله واصفی بیروکرات سلطنت طلب، کبیر رنجبر پرچمی که در هر زد و بندی میخوانند شریک شوند، مشاهده می شد.

درین ترکیب نامزدهای ریاست، کوتاهترین سخنرانی تبلیغاتی را صبغت الله مجددی کرد و هیچ تبلیغ و تاکیدی برای انتخاب شدنش نه نمود و هیچ وعده ای هم، آنچنانکه دیگران میدادند، به جلسه نداد، ولی باز هم او رئیس لویه جرگه از صندوق برآمد، صبغت الله مجددی که دوره شش ماهه اولین رئیس جمهور حکومت مجاهدین را نیز گذرانده است به بیکفایتی و سوء اداره و نوعی حُقم ذاتی شهرت دارد و زبانزد همگان است، با آنهم رئیس لویه جرگه قانون اساسی “انتخاب” میشود. چون در تئوری که صورت گرفته امریکائی ها و جهادی ها چنین فیصله کرده اند، صلاحیت کاری موضوع بحث نیست، که عملاً اقتضای این ریاست را هم دیدیم. از تعقیب قدم به قدم عملکرد لویه جرگه که بگذریم چند نکته قابل یادآوری دارد که باید آنرا یاد دهانی کنیم. در جریان بحث ها و وقتی بحث سرنوع نظام که آیا ریاستی باشد یا پارلمانی، فدرالی باشد یا مرکزی، موضوع دیگری نیز بروز کرد که آیا پسوند اسلامی نیز بر جمهوری اضافه شود یا نه. فرمولی ساختند که هر مسأله ای که ۱۵۲ امضاء از اعضای لویه جرگه را نداشته باشد حق طرح کردن به بحث عمومی را نمی یابد و داخل آجندای بحث نمیشود. عده ای مسأله بحث پسوند اسلامی را به امضای بیش از ۱۵۲ نفر به ریاست جرگه ارائه دادند. مجددی رئیس جرگه با همان چهره مسخره و برخورد مسخره ترش این مسأله را ویتو کرد و گفت: “اینکار ملحدین است، حالا دیگر مسلمانی ما را زیر سؤال میبرند”. و به این ترتیب با زیر پا کردن لایحه تصویب شده طرز العمل لویه جرگه مسأله بحث روی پسوند اسلامی را که آیا “جمهوری افغانستان” بگوییم یا “جمهوری اسلامی افغانستان” اجازه ورود به بحث عمومی در جرگه نداد. و هیچکس هم به این اصول شکنش جرئت اعتراض کردن به خود نداد. اینجا دیگر دموکراسی قربان تئوری و سازش میشود و ۱۵۲ نفر امضاء کنندگان آن طرح به هیچ گرفته میشوند. آنها هم چون از یک طرف مبنای کار شان بر سازش و به اصطلاح خودشان گذاره کردن است و با وضعیتی که دارند به حق از عاقبت خود میترسند، و از سوی دیگر تجربه کار در اپوزیسیون قانونی را ندارند، مسأله را همچنان بدون اعتراض و یا مطرح کردن در رسانه ها، مسکوت میگذارند و عملاً از جریان حاکم اطاعت میکنند.

مسأله جالب دیگر ترکیب کمیسیونهای کاری متشکله از اعضای لویه جرگه است. که دارالانشای لویه جرگه افراد را به حساب الفبای نام شان نوشته و بعد به حساب شماره به کمیسیون ها تقسیم کرده بود. بدین شکل که مثلاً نفر شماره یک در کمیسیون اول و به همین ترتیب تا (۱۱) کمیسیون و بعد نفر دوازدهم باز در کمیسیون اول و تا بیست و دوم والی اخیر. ولی جهادی ها به آن قانع نبودند و می خواستند این کمیته ها نیز زیر سیطره و انحصار شان باشد تا مبدا ذره ای خدشه به منافع شان وارد شود. ولذا خواستند هر کدام شان به حیث وسیله تهدید در یک کمیسیون باشند و چهره های مخالف را در همه جا شناسائی و تهدید کنند. سیاف به نمایندگی از آنها پیشنهاد کرد که کمیسیون ها باید طوری ساخته شود که هر یک از “رهبران معظم جهادی” و “علماء” در یک کمیسیون حضور داشته باشند. سخنگوی دارالانشاء نیز که مجری تمام عیار پلان بود بدون لمحہ ای درنگ و یا نظر خواهی از دیگران با ذکر این عبارت که “بزرگان ما هر هدایتی که بدهند به خیر ماست” فوراً طبق دستور سیاف عمل کرد. در همین جا بود که فقط یک زن

متهور به میدان آمد وگفت: "اینها حق ندارند درراس کمیته ها قرار بگیرند، اینها جنایت کاران جنگی هستند، اینها ملک مارا ویران کردند، اینها را ملت ما نمیبخشد، و... این ها باید در محاکم بین المللی جنایات علیه حقوق بشر سپرده شوند..."

این گفته در اول با استقبال و کف زدن مواجه شد، اما باعکس العملی که رهبران تنظیمهای جهادی و جنگسالاران وابسته شان نشان دادند، جلسه را به هم ریختند و هیاهو راه انداختند.

از آنجا که هیچ اپوزیسیونی وجود نداشت و هیچکس در برابر فعال میثانی بنیادگرایان و حامیان خارجی شان حتی جرئت طرح اعتراض قانونی را هم به خود نمیداد، فریاد این زن به تنهایی چون بمبی در درون لویه جرگه و بیشتر از آن در بیرون لویه جرگه طنین انداز شد و مردم حداقل خواسته دل شان را در این فریاد یافتند و همه جا از این زن به عنوان قهرمان یاد میشد. چیزی را که نهاد ها و شخصیت های ملی طی سالها و با خود گذری ها بدست می آوردند، این خانم شجاع در یک لحظه و با چند جمله احساساتی به دست آورد. از این حادثه به چند مسأله باید دقت کرد:

اول اینکه دل مردم چقدر از دست جنایتکاران بنیادگرا، این نمایندگان مسلح فنودالیسم دلال شده، پُر درد است و مردم چه نفرت عمیقی از آنها در دل دارند که با شنیدن چند جمله علیه شان این چنین سرتاسری شادی میکنند.

دوم اینکه مردم چقدر به سخنگوی و بیانگر درد های شان نیاز دارند و دنبال آن میگردند، و در عمل نشان میدهند که از کسی که بتواند بازتاب دهنده خواستهای شان و دردهای شان باشد چه بیدریغ و نترس و همگانی به دفاع بر میخیزند و عملاً به کمک و حمایت آن - حتی از دورترین روستاها - میشتابند.

سوم اینکه مردم به سخنگوی و نماینده واقعهگرا، مبارز و نترس نیاز دارند که در صورت لزوم بتواند خلاف جریان آب شنا کند و برای به دست آوردن حیات جاودان بستیزد. آنانیرا که چون ماهی مرده فقط همسوی جریان آب برده میشوند نماینده و سخنگوی خود نمیدانند، ولو که این ماهی مرده ها سرخ و پُر خط خال و زینتی هم باشند. مردم میدانند که ماهی مرده به اعماق دریا نمیتواند شنا کند، خود را به موج نمیزند، نمی ستیزد و در پی به دست آوردن حیات جاودان هم نیست که حتی آبرای گنده میکند سرانجام هم خوراک لاشخواران و یا حرام خور دیگری میشود.

چهارم اینکه چند جمله "ملالی جویا" در لویه جرگه به همه باید آموخته باشد که نفوذ یا کارکردن در نهاد ها و جرگه های ارتجاعی زمانی مفید، موثر و مردم پسند است که از درون آن نهاد فریاد حق طلبانه مردم، حتی اگر توسط یک نفر و در چند جمله هم باشد، بلند و رسا به بیرون برآید و به دیگران و به همه حالی شود که اینجا چه میگردد و ماهیت این نهاد چیست؟ و ماچه میخواهیم؟

پنجم اینکه اگر مسایل مطروحه در چنین جرگه ها و جلساتی هماهنگ و سازمان یافته مطرح شود و نهاد منظمی بتواند ضمن سازماندهی يك اپوزیسیون، ولو كوچك و حتی يك نفر، در تبلیغ و بهره برداری از آن مسایل، منظم عمل کند و آنرا به عنوان يك انگیزه در افشای مسایل دیگر سیاسی، اجتماعی در جهت منافع مردم به کار بگیرد. درینصورت نتیجه و فرایند چنین مسأله ای چند چندان است، اینجاست که طبقه و لایه های محروم جامعه نیز سخنگوی خود را در مسایل مطروحه روز هم در وجود يك جمع می بینند و در صف بندی های اجتماعی نیز موقعیت ها مشخص میشوند، و...

در جامعه ما متأسفانه ظلم و ستم بی وقفه نیروهای حاکم ستمگر، اکثریت نیروهای اجتماعی دیگر را به دنباله رو، بلی بلی گوی و حتی زاید حاکمیت بدل کرده است. امپریالیسم و نیروهای اشغالگر نیز چنین کاری را دامن میزنند تا مردم را از تشکل نیروهای رزمنده سیاسی پیشرو و رهنمای شان محروم کنند. حتی هم اکنون نیروهای که خود را

نماینده بورژوازی و دموکرات میدانند در بسیاری از عملکردهای شان به دنبال روی از تفکرات، عنعنات و منافع گروه های "پیش بورژوازی" در میغلندند، و نیروهای بینا بینی نیز وضع بهتری از آن ندارند. بخشی از نیروهای هم که ادعای پیشرو بودن دارند و خود را مدافع منافع طبقات پیشرو و محروم جامعه قلمداد میکردند، هم اکنون بعضاً توجیه گر وقایع موجود میشوند و يك قلم سر درآستان آنچه هست فرو میگذارند، آنچه باید باشد برای شان دیگر "واقعیه" نیست و این قماش رَمقی هم برای شنا کردن خلاف جریان آب به خود نمی بینند. باکمال تأسف که اینان ضعف و تمایلات انحلال طلبانه همه جانبه شانرا میخوانند بر دیگران هم اعمال کنند. بخش دیگری هم با زدن اشاره چپ فقط نق نق میکنند و بر خوب و بد خط بطلان میکشند، آنچه درین قماش دیده نمیشود عمل سازنده و مؤثر است. عده ای از این نیروها که در متن جنگ آزادیبخش ضد شوروی سیاسی شده اند و از نهادهای مختلف، تفنگی به دست آورده بودند، تجربه مبارزاتی شان در همان جنگ و تفنگ به دوشی خلاصه میشود. یا به يك خاطره پیروز نبردمسلحانه شان دلبسته اند و آنرا اصولی ترین شیوه و تفکر در مبارزه میشناسند، یا اینکه الگوها و ایده آل های رزمنده ای از نهادهای انقلابی در دوران مبارزه مسلحانه شان را برگزیدند و از آنها پیامبران نامرسل ساخته اند. هر شیوه و روش دیگر مبارزاتی را به همان محک میزنند. و چون با آن هموائی نداشت مهر بطلان را بر آن میکوبند. این "چپروان بیمار کودک" هرگز به خود زحمت نمیدهند که شرایط و اوضاع مختلف را به مطالعه بگیرند و متناسب با شرایط، شیوه ها و تاکتیک های مبارزاتی و تشکیلاتی خود را سازماندهی کنند. لذا در لاک خود میپوسند و هجویه گویان بیماری از آب در میآیند که فقط کنج عزلت و یکی دو همنشین همانند ارضای شان میکند.

از مطلب دور نشویم، بعد از سخنرانی کوتاه "ملالی جویا" در لویه جرگه مدتی نظم جلسه به هم خورد و از حکم اخراج و زندانی کردن این زن نماینده توسط رئیس لویه جرگه تا پیشنهادات مشابه آن توسط تفنگسالاران دیگر میتوان به عمق طینت دیکتاتور منشانه و ظالمانه این ستمکاران پی برد. بعد سیاف که جنایت او و حزبش و تفکر قرون وسطائی و هابی شان بر همه روشن است بلند شد و با بیشرمی تمام خود و همقطاران خود را مجاهدینی خواند که گویا افغانستان را از وحشت شوروی رها نیده اند و چرندیاتی که کذب شان بر همه اظهر من الشمس بود، تحویل جلسه داد. درینجا هیچگونه دموکراسی بدرد نخورد و نمایندگان امریکا، اروپا، ملل متحد و نهادهای بین المللی دیگر نیز نظاره گر "بیطرف" بودند، چون چنین تعهدی سپرده بودند.

آنچه قابل تذکر است اینست که علی رغم حضور عده ای که دعوی دموکرات بودن و روشنفکر بودن دارند، در جلسه، هیچ کس حاضر نشد حتی يك کلمه هم در تقابل با سیاف و یا عملکرد غیردموکراتیک جلسه بگوید. چنین برخوردی به هر دلیلی که باشد به معنی تائید همان جریان است و اگر و مگر هم ندارد. چون وقتی در چنین مواردی موضعگیری علنی نشود، دیگر معنی حضور نیروهای ملی- دموکرات در چنین مجالسی از بین میرود و عَدَمش به ز حضور. و این دومین تجربه ناکام حضور در جلسات ارتجاعی، اما بدون پلان و برنامه و هدف است.

در مورد حقوق زنان نیز بحث های کوتاهی بین زنان و رئیس جرگه در گرفت، او به صراحت گفت که هیچ قانونی و تمدنی را نمی پذیرد فقط آنچه در مقررات خودما آمده، زن فقط همان قدر حق دارد و بس. درین مورد هم هیچ اعتراضی نه از جانب نمایندگان اروپا و امریکا و حقوق بشر و نهادهای دیگر صورت گرفت و نه هم از طرف "اپوزیسیون" داخلی دموکراسی.

بحث را به درازا نکشیم خلاصه اینکه مواد و اصول قانون اساسی را در کمیته های تشکیل شده زیر نظر جهادیه (که بتوانند هم افراد خود را زیر کنترل داشته باشند و هم مخالف احتمالی را نشانی کنند) به تصویب رساندند و از بحث

عمومی روی آن جلوگیری کردند. سرانجام قانون اساسی به تصویب رسید که سرپایش تناقض و مُهمَل گوئی و فریب است. ادامه دارد.